



پس انداز یعنی چه؟

یک قلک پراز پول



پول هایش را داخل قلکش انداخت. چند ماه بعد احسان قلکش را که حسابی پر شده بود، برداشت و لبخند زنان پیش بابا رفت و گفت: «دیگر وقتش شده پول ها را بشمارم. می خواهم با آن ها یک دو چرخه بخرم؛ از همان هایی که توی فروشگاه دیدیم.» بابا لبخندی زد و گفت: «فکر خوبی است. اگر پول کم داشتی، می توانی روی من هم حساب کنی.» بعد هم چشمکی زد و گفت: «من هم کمی پس انداز دارم.» احسان با خوش حالی قلکش را باز کرد، پول ها را درآورد و شمرد. کلی پول شده بود! امید که تازه توی اتاق آمده بود، با دیدن آن همه پول آهی کشید. دست برد توی جیبش و چند تا اسکناسی را که داشت، نگاه کرد و گفت: «تو چقدر پول داری! حیف من فقط همین ها را دارم. حالا می خواهی با پول هایت چه کار کنی؟» احسان سری تکان داد و همان طور که آماده می شد با بابا برود بیرون، گفت: «خیلی زود می فهمی.» چند ساعت بعد احسان و بابا برگشتند، با یک دو چرخه که دسته های آبی خوش رنگی داشت. امید با دیدن دو چرخه دوید توی حیاط و داد زد: «جانمی دو چرخه! پس مال من کو؟!» بابا دستش را روی شانه ی امید گذاشت و گفت: «این دو چرخه را احسان با پول تو جیبی هایش خریده است. من هم کمی کمکش کردم. هر وقت تو هم مثل احسان پول هایت را پس انداز کردی، کمک می کنم تو هم یک دو چرخه بخری.» امید به دو چرخه ی احسان نگاه کرد و دستی روی زین براقش کشید و گفت: «احسان خیلی زرنگ است!

خرید کردن خیلی خوب است. اگر پول داشته باشی، می توانی چیزهای جور و جور بخری؛ اما بعضی وقت ها خوب است به جای الکی خرید کردن، پول هایت را پس انداز کنی. احسان هم همین کار را می کرد.

امید آمد توی اتاق. بستنی بزرگی را که با پول تو جیبی هایش خریده بود، لیس زد و گفت: «عجب بستنی خوش مزه ای! اشتباه کردم نخردی!» احسان لبخندی زد و جواب داد: «بستنی نمی خواهم. فعلاً باید پول هایم را پس انداز کنم.» چند روز بعد امید با پول تو جیبی تازه اش یک بستنی دیگر و یک تخم مرغ شانسی بزرگ خرید. بستنی را در یک چشم به هم زدن خورد و اسباب بازی تخم مرغ شانسی هم خیلی زود خراب شد. احسان اما پولش را داخل قلکش انداخت. وقتی امید یک پفک بزرگ خرید و بعدش یک آب میوه ی خنک، باز هم احسان چیزی نخرید. امید که از کار احسان حسابی لجش گرفته بود، سری تکان داد و گفت: «تو همیشه همین کار را می کنی. حتی عیدی هایت را هم هنوز خرج نکرده ای. پس انداز کردن به چه دردی می خورد؟! تو اصلاً بلد نیستی از پول تو جیبی ات استفاده کنی و خوش بگذرانی.» بعد هم دوباره راه افتاد تا با بقیه ی پولش یک چیزی بخرد. دفعه های بعد هم که امید و احسان پول تو جیبی گرفتند، امید باز رفت سراغ خرید و احسان همه ی

